

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و برزنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

محمد قراگزلو

۱۶ سپتمبر ۲۰۱۲

سازمان‌یابی کارگری

۶. منافع پرولتاریا و انتخابات آزاد (ب)

این سوسیالیسم اعلام انقلاب مداوم است. دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا است به مثابه یک ضرورت برای گذار به سوی محو اختلاف طبقاتی به طور کلی. محو کلیه روابط اجتماعی متناسب با این روابط تولیدی و دگرگونی همه افکاری که از این روابط اجتماعی برمی‌خیزد. مارکس - مبارزه طبقاتی در فرانسه

درآمد یک

قسمت دوم از بخش ششم سلسله مقالات "سازمان‌یابی کارگری" را به مناقشه انحلال مجلس مؤسسان اختصاص می‌دهیم. بلشویک‌ها پس از کسب قدرت سیاسی مجلس مؤسسان را منحل کردند و از سوی اسپار تاکیست‌ها - و به طور مشخص رزا لوکزامبورگ - به "دیکتاتوری حزبی" و زیر پا گذاشتن مبانی "آزادی بیان" و نادیده انگاشتن "حق رأی" متهم شدند. واضح است که قصد ما از طرح این مؤلفه ارزیابی، نقدهای معطوف به عملکرد بلشویک‌ها - پیش و پس از انقلاب اکتبر - نیست. هدف اصلی این بخش دفاع از حزب و سازمان‌یابی لنینی است و درآمدی بر ارائه یک تبیین واقعی از "چه باید کرد". ما در جای دیگری به تفصیل "دلایل شکست انقلاب اکتبر" را بررسی کرده‌ایم و به بسط امتناعی و ایجابی سیاست‌های لنین (کمونیسم جنگی و نپ) پرداخته‌ایم و از ظرفیت‌های مختلف دو برنامه "سوسیالیسم در یک کشور" و "انقلاب مداوم" سخن گفته‌ایم. در نتیجه برای ورود به عرصه‌های مشخص‌تری از سازمان‌یابی کارگری این سلسله مباحث را با شتاب بیشتری پیش می‌بریم. به تبع چنین سرعتی طبیعی است که عرصه‌های متنوع بحث تحدید خواهد شد و ابعاد مهمی از آن ناگفته خواهد ماند. چاره‌ای نیست. مسأله شوروی و انقلاب اکتبر به عنوان مهم‌ترین واقعه تاریخ اجتماعی دوران ما همچنان و تا آینده کلیدی‌ترین بحث اجتماعی در میان همه جریان‌های چپ و راست باقی خواهد ماند. از ظهور بورژوازی تا روزگار ما - که عصر امپریالیسم است - هیچ واقعه‌ای مانند انقلاب اکتبر منشا جدی‌ترین و خونین‌ترین بحث‌ها و برخوردها نبوده است.

درآمد دو

ما طی سال‌های گذشته و در متن بیش از دویست مقاله و مصاحبه و سخنرانی بارها به تأکید گفته‌ایم که "سوسیالیسم ایدئولوژی نیست و "باور و ایمان و مکتب" هم نیست. در این جا اضافه می‌کنیم که لنینیسم نیز در امتداد و در طول سوسیالیسم مارکس قابل تبیین است و به همان میزان که ایدئولوژی و باور و مکتب نیست، به همان اندازه نیز قابل نقد است. متأسفانه بخش قابل توجهی از چپ وطنی که مطالعات و تحقیقات تئوریک را طی دو دهه گذشته به تاق نسیان نهاده است، چندان در پروسه گسست از رویزیونیسم و سوسیالیسم خلقی دست و پا می‌زند و چنان در سوگ دولت رفاه به ماتم نشسته است که در ادبیات نازل ژورنالیستی خود سوسیال دموکراسی راه سوم و لیبرالیسم لیبرتر را همان سوسیال دموکراسی کلاسیک ابتدای قرن بیست پنداشته است. بدین سبب بسیار باهوده است که دفاع به هنگام ما از لنینیسم را در تباین با دموکراسی کارگری یافته است. صاحب این قلم در خصوص ساختارهای دموکراسی بورژوائی و دموکراسی سوسیالیستی پرولتری یک سلسله مقاله و کتاب مبتنی بر تحقیقات آکادمیک در مطبوعات داخلی نوشته است که به محض پایان این مجموعه آن‌ها را در سطح اینترنت نیز منتشر خواهد کرد.

سه سال پیش (۱۳۸۸) در گفت و گو با آرش پرویز فلیچ‌خانی عزیز گفتم که هر درجه‌ای از دموکراسی و هر اندازه‌ای رفرم از پائین بیش از هر طبقه دیگری به سود طبقه کارگر است. اندکی حافظه تاریخی برای نامکرر کردن این مبحث کافی است. بگذاریم و بگذریم!

انحلال مجلس مؤسسان

چنان که دانسته است بلشویک‌ها پیش از پیروزی انقلاب اکتبر از تشکیل مجلس مؤسسان دفاع می‌کردند و دولت کرنسکی را از این موضع به نبرد فرا می‌خواندند. ضلع اصلی نقد رزا لوکزامبورگ به بلشویک‌ها از همین جا شکل بسته است و به جز ماجرای انحلال مجلس مؤسسان، موضوع سانترالیسم دموکراتیک را نیز فرا گرفته است. انحلال مجلس مؤسسان از نظر رزا لوکزامبورگ برخوردی ضد دموکراتیک به شمار رفته است و دلایل این سیاست بلشویک‌ها بدون توجه به ساختارهای پیچیده اقتصادی و سیاسی پس از انقلاب اکتبر به دیکتاتوری حزبی، بستن مسیر آزادی بیان و سانترالیسم غیر دموکراتیک وصل شده است. چرا این تحلیل رزا منطبق با منطق واقعی و ضرورت مادی حوادث پس از انقلاب اکتبر نیست؟ چرا بلشویک‌ها ناگزیر از انحلال مجلس مؤسسان شدند؟ چرا این سیاست بلشویک‌ها به سود طبقه کارگر روسیه و به تبع آن به نفع تحکیم دموکراسی سوسیالیستی بود؟ ضعف تحلیل لوکزامبورگ از چه خاستگاهی برخوردار است؟ واضح است برای ورود به جزئیات این مبحث ناگزیر باید به دو تفسیر متفاوت بلشویک‌ها و لوکزامبورگ از نسبت‌های دیکتاتوری پرولتاریا و دموکراسی پرداخت و لاجرم برای دفاع از لنینیسم به سابقه و سنت‌های مارکسیستی این تئوری و پراتیک (از "تریلوزی‌ها" و "نقد برنامه گوتا" مارکس تا روند ظهور و سقوط کمون پاریس) وارد شد. وظیفه‌ای که از حوصله این مجموعه بیرون است و نگارنده در حد توان خود در مقاله بسیار مبسوط "دموکراسی سوسیالیستی" به آن نقب زده است.

رزا لوکزامبورگ (مقاله "انقلاب روسیه") ضمن دفاع مطلق از "اهمیت انتخابات به ویژه در دوران انقلاب" و بدون توجه به صف‌بندی‌های جدید سیاسی ناشی از عدم توازن میان شهر و روستا، ترکیب غیر کارگری مجلس مؤسسان را نادیده می‌گیرد و به حکمی جزمی و کلی برای محکومیت سیاست بلشویک‌ها بسنده می‌کند.

لوکزامبورگ در سال ۱۹۱۹ بلشویک‌ها را به آزادی حق رأی، آزادی نامحدود مطبوعات و اجتماعات، گسترش گفت و گوها و رعایت دموکراسی فرا خواند. به گفته او کار انقلاب با مجلس مؤسسان و حق رأی تمام نمی‌شود، چرا که بدون مطبوعاتی آزاد، بدون حق نامحدود تشکیل سازمان‌ها و انجمن‌ها و گردهم‌آنی‌ها حکومت توده‌های وسیع مردم یکسره غیر قابل تصور است... لوکزامبورگ تشخیص داده بود که حذف دموکراسی و آزادی‌های مرتبط با آن به سرکوب حیات سیاسی در کل کشور می‌انجامد. لوکزامبورگ می‌گفت "حکومت وحشت، اخلاق عمومی را فاسد می‌کند... لنین و تروتسکی شوراها را به عنوان تنها نماینده توده‌های کارگری جای‌گزین نهادهای نمایندگی کردند که توسط انتخابات عمومی و مردمی ایجاد شده بود، اما با سرکوب حیات سیاسی در سراسر کشور، زندگی در شوراها هرچه بیش‌تر فلج می‌شد... به نظر لوکزامبورگ خطای بنیادی لنین و تروتسکی این بود که درست مانند بین الملل دوم، دیکتاتوری پرولتاریا را در مقابل دموکراسی قرار می‌دادند..." بنگرید به:

- هودیس، پیتر و اندرسون. کوین (۱۳۸۵) *گزیده‌هایی از رزا لوکزامبورگ؛ ترجمان حسن مرتضوی*، تهران: انتشارات نیکا

- مقاله: *نقد رزا لوکزامبورگ بر بلشویسم اندیشه‌هایی پیرامون دموکراسی؛ حسن مرتضوی.*

مستقل از پاسخ‌های مستقیم و غیر مستقیمی که لنین به رزا لوکزامبورگ داده است و گذشته از مباحث جامع و مستدلی که در دو اثر "دولت و انقلاب" و "یک گام به پیش و دو گام به پس" فرموله شده است، مشکل اساسی تحلیل رزا لوکزامبورگ از مؤلفه دیکتاتوری پرولتاریا و دموکراسی و به دنبال آن نقد انحلال مجلس مؤسسان، این است که او اساساً به وظایف مبرم دولت طبقه کارگر در دوران انقلاب و گذار به سوسیالیسم بی‌توجه می‌ماند و ماهیت و مسؤلیت دولت را به یک فراشد فرا طبقاتی تقلیل می‌دهد. اگر دولت در هر حال ابزار اعمال قهر طبقه است – که در واقع چنین است – درک این نکته چندان پیچیده نیست که تا زمان انحلال طبقات با وجود فعالیت دولت شکلی از اشکال دیکتاتوری عملی خواهد شد. بلشویسم دولت مستعجل دیکتاتوری پرولتاریا بود. مانند دولت کمون. کما این که فاشیسم و انواع و اقسام دولت‌های سوسیال دموکرات و لیبرال و نئولیبرال وسیله‌ای برای سلطه طبقاتی بورژوازی بوده‌اند و هستند هنوز هم. چهارچوب و قالب و محتوای نقد لوکزامبورگ به سانترالیسم [غیر] دموکراتیک و دیکتاتوری [حزبی] بلشویکی - به تعبیر ما دیکتاتوری سیاسی طبقه کارگر تا یک برهه تاریخی مشخص - از صورت‌مندی‌های زیبا و جذابی بهره‌مند است. کدام مارکسیستی است که از آزادی بی‌قید و شرط بیان و مطبوعات و احزاب و تشکل‌ها دفاع نکند؟ اما سؤال اساسی این است که مطبوعات و احزاب و تشکل‌ها در فضای آزاد و با استفاده از آزادی بیان از چه دفاع می‌کنند و منافع کدام طبقه را به پیش می‌برند؟ در صورت تحقق انقلاب سوسیالیستی و وجود دیکتاتوری پرولتاریا، طبیعی است که این نهادهای دست راستی مسؤلیت دفاع از منافع بورژوازی را به عهده می‌گیرند و در راستای اعاده قدرت سیاسی طبقه مغلوب (بورژوازی) فعالیت می‌کنند. این منطق واقعی کش‌مکش‌های جامعه طبقاتی و صد البته مبارزه طبقاتی است اگر کسی این رابطه ساده را نفهمیده باشد، اساساً مسؤلیت و ساختار نهاد دولت را نفهمیده است. تأکید لنین بر همین پایه اصلی و اساسی شکل بسته است. آن جا که در کوران انقلاب اکتبر نوشت:

کسی که فقط مبارزه طبقاتی را قبول داشته باشد، هنوز مارکسیست نیست و ممکن است هنوز از چهارچوب فکر بورژوائی و سیاست بورژوائی خارج نشده باشد. محدود ساختن مارکسیسم به آموزش مربوط به مبارزه طبقات، به معنای آن است که از سر و ته آن زده شود، مورد تحریف قرار گیرد و به آنجا رسانده شود که برای بورژوازی پذیرفتنی باشد. مارکسیست فقط آن کسی است که قبول نظریه مبارزه طبقات را تا قبول نظریه دیکتاتوری پرولتاریا

بسط دهد و چه تمایز کاملاً عمیق بین یک خرده بورژوازی عادی (و همچنین بورژوازی بزرگ) با یک مارکسیست در همین نکته است. با این سنگ محک است که باید چگونگی درک واقعی و قبول مارکسیسم را آزمود.

و.ا. لنین «دولت و انقلاب» (اوت – سپتامبر ۱۹۱۷)

دیکتاتوری پرولتاریا به عنوان عالی‌ترین مظهر دموکراسی وظیفه در هم شکستن مقاومت باندهای ضد انقلاب مغلوب و دفاع از منافع اکثریت مطلق جامعه را به دوش می‌کشد. درست خلاف دولت‌های لیبرال دموکراتیک و پارلمانتاریستی که رسالت دفاع از منافع بورژوازی را به عهده دارند. به مهد و مرکز سه "دموکراسی" شهره جهان معاصر بنگرید. ببینید که دولت "دموکراتیک" امریکا – از ریگان تا اواما – با اتحادیه‌های کارگری و معترضان جنبش وال‌استریت چه کرده اند. ببینید که دولت انگلستان – از تاچر تا تونی بلر و اخیراً دیوید کامرون – با معترضان انگلیسی (تحت عنوان آشوب اراذل و اوباش) چه کرده اند؟ ببینید دولت فرانسه در برابر اعتراض به افزایش سن بازنشستگی تا کجا عقب نشسته است!! ببینید دولت بورژوا دموکرات و ضد اپارتاید افریقای جنوبی بر سر یک اضافه دستمزد ساده چه قتل عامی از کارگران معدن کرده است! این‌ها واقعیت دولت بورژوازی است. واقعیت دولت پرولتری نیز در تضاد با رسالت دولت بورژوازی تعریف شده است. انقلاب سوسیالیستی علیه یک سلسله سنت‌های منسوخ، طبقات ارتجاعی و نمایندگان قلدر به سوراخ رانده آنان شکل می‌بندد و وظیفه‌اش سرکوب همه فعالیت‌های جریان‌های پیش گفته است. اگر فردا در انقلاب ایران پرویز ثابتی‌ها و سعید امامی‌ها به هر ترفندی به مجلس مؤسسان راه یافتند و به اکثریت رسیدند وظیفه حزب و تشکیلات و دولت و طبقه حاکم انقلابی انحلال فوری چنین مجلسی است. مجلس مؤسسان به همین دلایل از سوی بلشویک‌ها منحل شد. به درست. چنان اقدامی عین دموکراسی سوسیالیستی بود. عین نظریه‌پردازی‌های علمی مارکس و انگلس بود که گوشه‌ای از آن‌ها بر مطلع این نوشته نشسته است. نیز بنگرید به :

..نه کشف وجود طبقات در جامعه کنونی و نه کشف مبارزه میان آن‌ها هیچ کدام از خدمات من نیست. مدت‌ها قبل از من مؤرخین بورژوازی تکامل تاریخی این مبارزه طبقات و اقتصاددانان بورژوازی تشریح اقتصادی طبقات را بیان داشته اند. کار تازه ای که من کرده ام اثبات نکات زیر است :

- ۱ - این که وجود طبقات فقط مربوط به مراحل تاریخی معین تکامل تولید است .
- ۲ - این که مبارزه طبقاتی ناچار کار را به دیکتاتوری پرولتاریا منجر می‌سازد .
- ۳ - این که خود این دیکتاتوری فقط گذاری است به سوی نابودی هرگونه طبقات و به سوی جامعه بدون طبقات .

نامه مارکس به ویدمیر / ۵ مارچ ۱۸۵۲

بین جامعه سرمایه داری و کمونیستی دورانی وجود دارد که دوران تبدیل انقلابی اولی به دومی است. مطابق با این دوران یک گذار سیاسی نیز وجود دارد و دولت این دوران چیزی نمی‌تواند باشد جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا .

کارل مارکس نقد برنامه گوتا / اپریل - مه ۱۸۷۵

نیز صدر نوشته این مقاله به نقل از:

کارل مارکس «مبارزه طبقاتی در فرانسه از ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۰» / جنوری - اول نومبر ۱۸۵۰

باری تروتسکی در دفاع از انحلال مجلس مؤسسان (در جزوه "از اکثریت تا برستلیتوفسک") به تغییر فضای انقلابی به نفع چپ در ماه‌های پیش از انقلاب و عدم انعکاس این تغییر در فهرست داوطلبان مجلس سخن گفت. حزب

سوسیالیست انقلابی (با دو فراکسیون چپ و راست) فهرستی مرکب از راست ارائه کرد و به نوشته تروتسکی توده‌های دهقانی که در نواحی دور دست تصویری از تغییرات پتروگراد و مسکو نداشتند، به فهرست راست رأی دادند و افرادی به پارلمان راه یافتند که انقلاب اکتبر دقیقاً علیه آنان شکل بسته بود، مانند کرنسکی. اگر امروز از مصادره یا به انحراف کشاندن انقلاب‌های عربی سخن گفته می‌شود برای این است که به جای نمایندگان "نان و آزادی" و به یک مفهوم نمایندگان کارگران و زحمت‌کشان تونس و مصر و لیبیا اعضای مرتجعی از دولت سابق (احمد شفیق و طنطاوی و امثالهم) و کسانی مانند محمد مرسی و راشد الغنوشی و محمود جبرئیل و غیره از درون انقلاب بیرون آمدند و کرسی‌های مجلس و دولت را قبضه و مصادره کردند. حال فرض کنیم که قدرت دولت در اختیار کارگران و زحمت‌کشان مصر و تونس و لیبیا و غیره قرار گرفته بود، در چنین صورتی آیا به مجلسی که اکثریت آن را به هر دلیل اخوان المسلمین تشکیل داده‌اند باید جنبه قانونی و رسمی می‌داد و به استخدام سیاست‌های آن در می‌آمد؟ استدلال رزا لوکزامبورگ (دفاع از نهادهای برآمده از انتخابات عمومی و آزاد) پاسخ این سؤال را مثبت نشان می‌دهد. اما از نظر منافع طبقه کارگر انقلابی اولین اقدام در برخورد با نهادی که در آن افرادی چون کرنسکی و خیرات شاطر و ابوالحسن بنی صدر و خاتمی و احمدی نژاد و.... سعید حجاریان و نوری علاء و علمداری و رضا پهلوی نشسته باشند، انحلال فوری است.

مجلس مؤسسان در روسیه بعد از انقلاب اکتبر از چنین ترکیبی برخوردار بود و بلشویک‌ها چاره‌ای جز انحلال آن نداشتند. در چنین شرایطی رزا لوکزامبورگ آلترناتیو انتخابات مجدد را به میان می‌نهد: «بلشویک‌ها می‌توانستند بدون تأخیر انتخابات جدیدی برای مجلس مؤسسان جدیدی برگزار کنند و یا قدرت را به جنبش در حال شکوفائی شوراهای بسپارند.» (بیشین)

بله! این رویای زیبای لوکزامبورگ می‌توانست متحقق شود مشروط بر این که کل دولت‌های امپریالیستی در کنار عوامل ضد انقلاب داخلی‌شان (همان اعضای مجلس مؤسسان منحل شده) برای شکست انقلاب اکتبر گسترده‌ترین بسیج ضد کارگری را سازمان نمی‌دادند و اعضای اصلی و ساده‌هسته‌های اولیه شوراهای کارگری را در جبهه‌های وسیع قتل عام نمی‌کردند. در نتیجه تحمیل این جنگ گسترده امکان برگزاری مجدد انتخابات عملاً ذهنی‌گرانی مطلق بود. رزای عزیز ما حتماً می‌دانست که اگر بساط صفحه شطرنج در مرکز خیابان پُر ترددی پهن شد، آن گاه امکان هرگونه بازی قانون‌مند و آزاد غیر ممکن می‌شود. فعالیت ضد انقلاب شکست خورد. و منافع حقیرانه مؤژیک‌ها – که از عدم توازن شهر و روستا ناشی می‌شد – به محض پیروزی انقلاب، عملاً امکان برگزاری یک انتخابات مجدد و آزادانه و آگاهانه را منتفی کرد.

علاوه بر استدلال‌های پیش نوشته مجلس مؤسسان منحل شد زیرا:

- شوراهای کارگری بازوان انقلاب اکتبر بودند. این شوراهای دموکراتیک‌ترین و انقلابی‌ترین نوع سازمان‌یابی کارگری را نمایندگی می‌کردند. یکی از راهبردهای انقلاب اکتبر "همه قدرت به شوراهای" بود.
- اکثریت اعضای مجلس مؤسسان حاضر به پذیرش اهداف انقلاب اکتبر نبودند و قدرت سیاسی متبلور در شوراهای کارگری را بر نمی‌تافتند به عبارت سر راست‌تر ضد انقلاب بلشویکی بودند.
- در قیاس با "دموکراتیسمی" که مجلس مؤسسان قرار بود نمایندگی کند، شوراهای کارگری قالب مناسب و متناسب‌تری با انقلاب اکتوبر بودند.
- مجلس مؤسسان از تداوم و استمرار قدرت دولت کرنسکی دفاع می‌کرد. و به یک مفهوم قصد داشت

قدرت طبقه کارگر را پشت طبقه بورژوازی لیبرال روسیه بیندازد! انحلال مجلسی که در برابر یک انقلاب سوسیالیستی می‌خواهد از توان طبقه کارگر پشت این یا آن بخش از بورژوازی بهره بگیرد نه فقط وظیفه مبرم بلشویک‌ها بود، بلکه جمع کردن بساط نمایندگان حقوقی و فردی چنان تفکری نیز می‌باید در دستور کار انقلاب قرار می‌گرفت. درستی تصمیم بلشویک‌ها زمانی مشخص شد که جمعی از نمایندگان همان مجلس مؤسسان به سرعت در صفوف ضد انقلابیون متشکل شدند و علیه منافع طبقه کارگر روسیه و انقلاب جنگیدند. در این زمینه بنگرید به:

- کار. ای. اچ (۱۳۷۲) **تاریخ انقلاب روسیه**، برگردان نجف دریابندری، تهران انتشارات خوارزمی.

انتخابات آزاد

درباره انتخابات آزاد – که اکنون به تکیه کلام ستراتژیک اپوزیسیون بورژوائی ایران نیز تبدیل شده است - باید در مقاله دیگر و مستقلی سخن گفت. فی‌الجملة تأکید بر این نکات ضروری است که اگر انقلاب سوسیالیستی، انقلابی طبقاتی است که از بورژوازی حاکم خلع ید سیاسی و اقتصادی می‌کند - که در واقع چنین است - سؤال اساسی این است که انتخابات آزاد با حضور نمایندگان طبقه بورژوازی به کدام ضرورت پاسخ خواهد داد؟ آیا دولت سوسیالیستی پس از خلع ید سیاسی از بورژوازی و نمایندگانش بار دیگر به آنان فرصت می‌دهد که به مجلس مؤسسان بروند و برای کسب قدرت سیاسی (خلع ید از طبقه کارگر) فعالیت کنند؟ چنین سیکل معیوبی قرار است کدام روند تکامل اجتماعی را تکمیل کند؟ موضوع اصلی علوم سیاسی کسب قدرت سیاسی است و مجلس مؤسسان برای پیک نیک نمایندگان طبقات مختلف تشکیل نمی‌شود. برای رزا لوکزامبورگ مرزهای دموکراسی سوسیالیستی (دیکتاتوری پرولتاریا) و دموکراسی بورژوائی چندان روشن نبود. باهوده است که سمپات‌های رزا برای توجیه و تبیین نقد او به بلشویسم و دفاع از آزادی همه از جمله بورژوازی به جزوهای از مارکس جوان درخصوص آزادی مطبوعات تکیه می‌زنند. مارکس نوشته بود:

«آزادی فقط برای طرفداران حکومت، فقط برای اعضای حزب هر قدر هم که پر شمار باشند، ابدأ آزادی نیست. آزادی همیشه و منحصرأ برای کسی است که متفاوت می‌اندیشد. حیات عمومی کشورهایی که آزادی محدودی دارند؛ فقر زده، مفلوک، صلب و بی‌ثمر خواهد بود. دقیقاً به این دلیل که با حذف دموکراسی سرچشمه‌های زنده تمامی غنا و پیشرفت معنوی قطع می‌شود.»

مارکس. کارل (۱۳۸۴) **سانسور و آزادی مطبوعات**، ترجمان حسن مرتضوی، تهران: نشر اختران.

این مجموعه نوشته‌های مارکس طی سال‌های ۳-۱۸۴۲ منتشر شد و در مجموع معطوف به تعرض مارکس درخصوص دستورالعمل سانسور دولت پروس (مندرج در روزنامه رسمی پروسیشه الگماینه شتاتزسایتونگ) بود و به هیچ وجه موضع مارکس درباره وضع سیاسی بورژوازی در دولت سوسیالیستی را تأمین نمی‌کرد. کما این که مارکس در کتاب "درباره مسأله یهود" نوشت "آزادی سیاسی هر چند پیش رفت بزرگی در تاریخ است اما شکل نهائی آزادی بشر به طور کلی نیست. بل که باز پسین شکل رهایی انسان در چهارچوب‌های نظم کنونی جهان است." رزا لوکزامبورگ در تبیین آزادی و دموکراسی و (برخورد به مسأله انحلال مجلس مؤسسان) به بازتولید نظریه‌های متفکران عصر روشنگری پرداخت و در موارد متعددی آزادی را تا حد یک حق فردی تقلیل داد. حال آن که در دستگاه تئوریک مارکس (و به تبع او بلشویک‌ها) آزادی در روند تغییر موجودیت زندگی کنونی (شیوه تولیدی بورژوائی) و درک ضرورت شکستن زنجیرهای استثمار و روابط اجتماعی مبتنی بر کار کالائی تعریف می‌شد.

این بحث را ادامه خواهیم داد...

بعد از تحریر

۱. سال ۱۳۸۱ طی یک سلسله مباحثی از این قبیل در هفته نامه "گوناگون"، "دوست عزیزم" سیروس شاملو (فرزند استاد احمد شاملو) در یک یادداشت پرخاشگرانه من را - به دلیل طرح همین مباحث - "استالینیست"، "سردبیر پرودای وطنی" و میراث‌دار سنت های "یوسفخان گرجستانی" دانست. سه سال بعد زنده‌یاد منوچهر آتشی در جواب مقاله‌ای از این قلم (شلاق بر چهره چراغ مندرج در فصل نامه گوه‌ران ش ۶ و ۷) نامه‌ای مرقوم و مکتوب فرمود و دقیقاً همان اتهامات (استالینیسم و غیره) را نثار مخلص کرد. تکرار آن القاب - بعد از این مقاله و نقد دموکراسی بورژوائی - نخ‌نماتر از آنی خواهد بود که تار و پود گلیمی مندرس را رفو کند.

۲. از شما چه پنهان نسل ما هنوز آن قدر "دموکرات" نشده است که برای حق نمایندگی افرادی از قماش ثابتی و سعید امامی و سازگار و مشاطه گران کنفرانس‌های اولاف پالمه و بروکسل و مشابه اعتبار سیاسی قایل شود.

۳. دوستان قدیمی نگارنده که هنوز از دو مقاله "جنگ امپریالیستی در لیبیا" و "انتخابات در گیومه" کینه به دل دارند؛ بهتر است "سابقه معتبر سیاسی - تنوریک" خود را به جای تبیین کامنت‌های "دموکراسی‌خواهی" مصروف تکمیل مقالات نیمه کاره خود کنند....

گزیده منابع:

- کار.ای.اچ (۱۳۷۲) *تاریخ انقلاب روسیه*، ترجمان نجف دریابندری، تهران انتشارات خوارزمی.
- مارکس. کارل (۱۳۸۴) *سانسور و آزادی مطبوعات*، ترجمان حسن مرتضوی، تهران: نشر اختران.
- ----- (۱۳۸۱) *مبارزه طبقاتی در فرانسه*، ترجمان باقر پرهام، تهران: نشر مرکز.
- هودیس. پیتر، اندرسون. کوین (۱۳۸۵) *گزیده‌هایی از رزا لوکزامبورگ*، ترجمان حسن مرتضوی، تهران: نشر نیکا.